

محبوبه مصرقانی

دائماً شکایت می‌کنیم. چرا زندگی‌مان این‌طور است؟ چرا آن‌طور نیست؟ چرا شانس نداریم؟ چرا اوضاع طبق خواسته‌مان پیش نمی‌رود؟ حتی لحظاتی هم به این فکر می‌کنیم نکند خدا فراموشمان کرده است. نقل داستان کلیشه است؛ منظور روایت زندگی معلولان موفق است؛ اینکه معلولان را ببینیم و لفظاتی متحول شویم. تلاش برای از بین بردن نابرابری‌ها داستان خیلی از معلولانی است که در جامعه ما زندگی می‌کنند. اما داستان موفقیت برخی افراد معلول فراتر از کلیشه می‌رود و پیروزی‌شان در قیامت با افرادی عادی مبین برتری آنها از بسیاری جهات است. ادامه گفت‌وگویی ما را با دو نابینایی می‌خوانید که در تحصیل شاخ کنکور را شکسته‌اند و به ترتیب موفق به کسب رتبه یک در مقاطع ارشد و دکتری شده‌اند.

■ افرادی نابینا می‌توانند آموزش

مهدی تابان رتبه یک کنکور کارشناسی ارشد است. او پس از تصادف دچار مرگ مغزی شده و بینایی‌اش را از دست می‌دهد. این جوان ۳۰ ساله به دلیل صدمات به جامانده از حادثه در دناک غیر از نابینایی؛ سخت هم حرکت می‌کند و دچار معلولیت جسمی شده است. زمانی که برای مصاحبه با منزل تابان تماس گرفتیم با مادر مهدی هم‌کلام شدیم. ایشان از داستان معلولیت تک فرزندش برای ما گفت: مهدی در اوج جوانی، در سن ۱۷ سالگی به دلیل تصادف دو ماهه در کما بود. در آن زمان تقریباً امیدیه به

برگشتش نداشتیم و به اهدای اعضای بدن مهدی فکر می‌کردیم که هوشیاری مهدی کم کم به حالت عادی برگشت. متأسفانه بعد از ضربیه‌ای که به مغز مهدی وارد شد بینایی‌اش را از دست داد و برای حرکت نیز نیاز به عصا دارد. صبری که خدا به مهدی برای پذیرش موضوع داد واقعا قابل تحسین است. این فرد هرگز در برابر مشکلات خم به ابرو نیاورد و لفظه‌ای خنده از چهره‌اش پاک نشد. قبل از این اتفاق مهدی برق می‌خواند و پس از معلولیت با مشورت کارشناسان و بنا به علاقه خودش برای انتخاب رشته دانشگاه رشته‌های روان‌شناسی بالینی و مردم‌شناسی را انتخاب کرد که در رشته مردم‌شناسی در دانشگاه آزاد تهران مرکز پذیرفته شد.

زهرا حاتم‌وند از مشکلات بعد از معلولیت فرزندش این گونه می‌گوید: «متأسفانه هیچ مرجع آموزشی برای بچه‌های دیر نابینا وجود ندارد. اینکه چگونه باید با این موضوع کنار بیایند، چه از لحاظ روحی چه از لحاظ مهارت زندگی، نیاز به آموزش دارد. در مورد مشکلات تحصیل باید بگویم دوره کارشناسی تمام کتاب‌ها و منابع آموزشی مهدی را شخصاً برایش گویا می‌کردم و مهدی با تلاش خودش تمام دروس را در دوره یاد می‌کرد. از این لحاظ اشاره می‌کنم که بچه‌های نابینا از لحاظ دسترسی به منابع واقعا دچار مشکل هستند. مشکل دیگری که بچه‌های دیر نابینا با آن دست و پنجه نرم می‌کنند بحث «فرد و آمد» است. در مدت ۲ سال دوره کارشناسی که مهدی سه روز در هفته کلاس داشت من همراه او بودم. سر کلاس‌ها حاضر می‌شدم و مثل یک دانشجو بودم. علت همراهی من این بود که واقعا نماند بود که جامعه اعتماد کرد و یک فردی که تازه نابینا شده است را تنها راهی خیابان کرد. پشتکار مهدی مثال زدن است. او پس از فارغ‌التحصیلی در دوره کارشناسی، کم‌بر آن نسبت تا کارشناسی ارشدش را بگیرد آن هم در یک دانشگاه سراسری. نخستین سالگی که شرکت کرد رتبه‌اش در کنکور ۴۱ شد اما به آن اکتفا نکرد و با هدف گذراندن سال بعدش رتبه یک شد. در دوره کارشناسی همیشه یک سروگردن از هم‌کلاسی‌هایش بالاتر بود چون خود را

انگار آدم را توی فضا رها کرده باشند و بگویند مساحت این فضای کیهانی چقدر است. انسان هم مثل یک کیهان لاتیناهی است که به تنهایی جهانی پر از ستاره‌های روشن، سیاه چاله‌های تاریک و چیزهایی ناشناخته را در خود یکجا دارد. بنابراین در جواب به این سؤال، باید به گفتن اینکه خودم را با چه اسمی می‌شناسم و چندسال دارم، بسنده کنم. من مهدی تابان هستم و درست ۱۹ روز بعد از این مصاحبه، ۳۰ ساله خواهم شد.

راستش را بخواهید، سؤالات شما آدم را زیاد مشکلاشت می‌اندازد. البته مشکل ساز نیست، فقط کمی مشکلات و مردم‌شناسی را انتخاب کرد که در رشته دنیای ماست. درباره مشکلات دل تنگ زیاد می‌خواهد بگوید. اما مجال نیست.

روایع اگر در این مورد پرحرفی کنم، می‌توانم شماره‌های یک روزنامه را از آغاز تا پایان به مشکلات من‌ها اختصاص داد. چون مشکلات درجایی در گذشته باقی نمی‌مانند. مشکلات مثل سیل روان هستند. همه روزه با بهتر بگویم هر ساعت و هر لحظه از جایی که آیشخورش هم معلوم نیست، می‌آیند و به ناکجایی می‌روند. تنها این تو هستی که زیر امواج ویرانگر آن می‌مانی و جز دست کسانی که توانایی شان فقط مانع از آب بردگی ات می‌شود، دست دیگری باری گرت نیست. بله مشکل زیاد است و ما نیز باری اندر کس نمی‌بینیم. به قدری که گوشه‌ای از آن تراکم این کلمه در سؤال‌های شما و پاسخ‌های من بخوبی دیده می‌شود. اگر بخوایم آسمان ریسمان بیافم، شاید با برچسب غرغر و اعراق میخکوب شوم. اما باور کنید این گونه نیست. زندگی به طور کلی ماهیت سخت و سنج دارد و این هم برای ما شایسته چند برابر دشوارتر است. پایت را که از در بیرون می‌گذاری، مشکل‌ها شروع می‌شوند. اصلاً بیرون نه، باید بگویم پایت را توی مشکل می‌گذاری. پیاده‌روی‌های تنگ و ترش، جدول‌های غیر مترقیه، خیابان‌های دوران درشکه‌چی و آدم‌ها و ماشین‌هایی که قانون شان هنوز قانون قبیله‌های عصر سنگ است. هرکس زودتر به جایی رسید، مالک آنجاست. زودتر از محلی گذر کرد، حق تقدم با او است. تازه اگر اینها جان سالم به در ببری، اگر چند داریست فلزی هم

سراحت سبز نشود، حتماً به مقصد خواهی رسید. نمی‌خواهم در این موارد راه حل‌های رنگارنگ ارائه کنم. زیرا بافت فرهنگی رنگ پریده ما که از بالا تا پایین به ما داده که هیچ چیز درست نمی‌شود و تو هم مپرس. اما همه اینها برای من که به تازگی بینایی‌ام را از دست داده‌ام چندین برابر می‌شود. آری به تازگی، همان‌طور که شما نیز خیر دارید، چندسالی است که من ارتباط بصری با جهان پیرامون ندارم. این به کنار، حنجره و مغز من هم آسیب دیده که از بینایی تقریباً مهم تر هستند. درباره علت این مشکل به این اکتفا می‌کنم که بگویم: یک اتفاق بود. چون خیلی اوقات علت‌ها دیگر مهم نیستند. بلکه آثار و پیامد آنهاست که اهمیت پیدا می‌کند. خلاصه بگویم که بر اثر آن اتفاق من مرگ مغزی شدم و بینایی‌ام را نیز از دست دادم پیش از این حادثه کار اصلی من موسیقی بود و اگر این چنین نمی‌شد حتماً در سطح حرفه‌ای آن را ادامه می‌دادم. اینجا شاید اهمیت حنجره برایم مشخص شود.

اما اینکه من چگونه با این مشکل کنار آمدم... اگر قدری برای مشکلات، هوش و اراده قائل شویم، فکر می‌کنم که آنها با توجه به ظرفیت‌های ما خود را نمی‌مانند. من هر وقت با مشکلی روبه‌رو می‌شوم، به طور عجیبی زودتر از اینکه خودم را ببازم، به فکر راه حل می‌افتم و این بزرگترین شاید مشکلات هم می‌دانند باید کجا بروند! البته حنجره و میرزان آن اتفاق به اندازه‌ای بود که هرگز نمی‌شد به جنبه مخربش فکر نکرد. اما همان توانایی که اضافه خانواده و دوستان باعث شد من هر وقت با مشکلی مواجه می‌شوم، به فکر راه حل می‌افتم و این بزرگترین مشکل‌ها برای من با وجود اینها در دوران درشکه‌چی و آدم‌ها و ماشین‌هایی که قانون شان هنوز قانون قبیله‌های عصر سنگ است. هرکس زودتر به جایی رسید، مالک آنجاست. زودتر از محلی گذر کرد، حق تقدم با او است. تازه اگر اینها جان سالم به در ببری، اگر چند داریست فلزی هم

رتبه یک، لیاقت مغزهای روشن

گفت و گوی «ایران» با دو دانشجوی نابینا که در کنکور کارشناسی ارشد و دکتری، صاحب رتبه‌های ممتاز و برتر شدند



مجمع ایران

در دوره ارشد برایم رؤیا بود. اما زمانی که وقتش رسید با هدف‌گذاری و برنامه‌ریزی دقیق توانستم در همان رشته در همان دانشگاه پذیرفته شوم. من واقعا برای تحصیلم هزینه کردم و در بسیاری از مواقع مجبور می‌شدم به افرادی پول دهم تا منابع را برایم گویا کنند. البته دانشگاه به دانشجویان کار دانشجویی می‌داد و برای کمک به دانشجویان نابینا مبلغ اندکی در نظر می‌گرفت اما کافی نبود. با هم در آن دوره پذیرفته شدن در آزمون دکتری برایم غیر ممکن می‌آمد اما باز هم وقتی به زمانش رسیدم متوجه شدم قابلیت آن را دارم که بتوانم قبول شوم. البته ناکفته نماند قبول شدن در مصاحبه آزمون دکتری کاریک شب و دو شب نیست. من در تمام دوره کارشناسی سعی کردم نگرش استادان را نسبت به خودم که یک فرد نابینا بودم عوض کنم. دو نگرش در میان استادان دانشگاه غالب است یا تصورشان این است که فرد قابلیت و توانایی حضور در دانشگاه ندارد یا بسیار نگرش مثبت و همدلی دارند که به توانمندی افراد معلول ایمان دارند. تمام سعی من این بود تا با ارائه

کارهایم نگرش افراد را به توانمندی افراد معلول سوق دهم. در زمان مصاحبه دانشجویان هم‌تراز من یا من را یک رقیب قوی می‌دیدند یا در کل نادیده می‌گرفتند. من در مدت ۱۰ دقیقه‌ای سرنوشت ساز خودم را ثابت کردم و نگرش‌ها را نسبت به یک فرد نابینا برای استادانی که مقرر بود تصمیم بگیرند عوض کردم. کلام من این است که رتبه یک شدن برای یک فرد نابینا تا زمانی که جامعه او را نپذیرد هیچ ارزشی ندارد. شما اگر در کنکور رتبه یک شوی اما جامعه با دیدنت نتواند به توانمندیت بی‌پرد هیچ ارزشی ندارد. من ۱۱ سال از زندگی‌ام را به دور از خانواده در خوابگاه زندگی کردم و شاید برگ برنده من استقلال بود.»

این متخصص آموزش نابینایان در مورد جامعه و پذیرش افراد نابینا می‌گوید: چیزی که در بحث بچه‌های نابینا اهمیت دارد پذیرش خانواده است. یعنی اول خانواده باید نابینایی فرزندش را بپذیرد تا بتواند این پذیرش را به کودک القا کند. خانواده‌ها نباید غیر از خودشان کسی یا سازمانی را مسئول کودکشان بدانند. هیچ سازمانی تا زمانی که خودشان مشکل فرزند را نپذیرند نمی‌توانند به کودک کمک کنند. من دانش‌آموزانی را می‌بینم که هنوز خود را از جامعه پنهان می‌کنند. من پدری را می‌شناسم که می‌گفت دو عصای سفید برای بچه‌ام خریدم اما وقتی به خانه بردم مادرش عصا را پنهان کرده است. تا خانواده نپذیرد کودک نمی‌تواند معلولیتش را بپذیرد. در قدم بعد از اتقان جامعه می‌خواهم که با یک فرد نابینا مثل یک فرد عادی برخورد کنند و به خاطر نابینایی از اشتباه افراد نگذرند. حس ترحم غلط است. شما در مقابل اشتباه یک فرد نابینا نباید به او فرصت بدهید نه اینکه اشتباه را اندید به بگیرید. ادریس فتحی در مورد آینده خود می‌گوید: من در حال حاضر تقریباً با تمام مخاطبان نابینای ورود به دانشگاه ارتباط دارم و راهکارهایی به آنها برای موفقیت در این امتحان مهم می‌دهم. در نظر دارم بعد از فراغت از مقطع دکتری، مؤسسه همینی برای امراض مغز و اعصاب در کنکور راه‌اندازی کنم و یقین دارم موفق خواهم شد.



ادریس فتحی:

مهدی تابان: چندسالی است که من ارتباط بصری با جهان پیرامون ندارم. این به کنار، حنجره و مغز من هم آسیب دیده که از بینایی تقریباً مهم تر هستند. درباره علت این مشکل به این اکتفا می‌کنم که بگویم: یک اتفاق شوم بود. چون خیلی اوقات علت‌ها دیگر مهم نیستند. ممکن است در مناظره، گفت‌وگوی دو طرف طوری جهت داده شود که طرف سوم (برای مثال مردم و جامعه) علیه یک فرد یا جناح تحریک شود



مهدی تابان:

علاقه داشتم. اما به دلیل روحیه جمع‌گرا و اجتماعی که داشتم، انسان‌شناسی و به طور کلی علوم اجتماعی را چاره مشکلات این جامعه تابسانم می‌دیدم. بعد از چهار سال با معدل ۱۹/۵۰ از دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه آزاد فارغ‌التحصیل شدم و تقریباً دو سال بعد با رتبه ۱ در همین رشته در کنکور ۹۶ قبول شدم و به دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران عزیمت کردم.

مشکلات دانشجویایی مثل من خیلی زیاد هستند. بزرگترین آنها شاید نبودن منابع مناسب باشد. از مشکلات درون دانشگاه که بگذریم، آیا خروجی ما چه می‌شود؟ شغل مناسبی برای ما هست؟ ارگان‌های موجود چند درصد از استعدادهای خود را به معلولان اختصاص می‌دهند؟ چیزی که بیشتر ازمهمه آدم را دلگیر می‌کند، همین مواجهه و برخورد دیگران با ماست که گاه از روی دلسوزی هم هست. اما تا همدردی مانده، دلسوزی چرا؟ گاه نصح‌نهایی که از سر احساس ناراحتی از اوضاع ما می‌کنند، مثل مرغ ماهی خوری است که

به ماهی‌های وجودت نوک می‌زند. راهش این نیست که ما را ببینند، بلکه بهتر است ما را نبینند. یعنی مثل سایر افراد با رفتار کنند. در این زمینه حرف‌هایی در آکادمی گفته می‌شود که با واقعیت تناسب چندانی ندارد. اینکه خود ما و جامعه باید این گونه است؟ به عنوان کسی که هر دو شیوه زندگی را تجربه کرده، می‌گویم نه. این وسط گاهی نوعی کاست هم به وجود می‌آید که می‌گوید: کیوتو با کیوتو، باز با باز. منظرم بخش عاطفی قضیه است. دیدن این گونه است؟ چرا باید به این بیانجامد که من باید با یک پسر محبی تهران به ادامه تحصیل ندارم. چون آن را کار بیهوده‌ای می‌دانم. اما به همدلی اعتقاد دارم. با جوان باید همدلی کرد. همه ما اقیانوسی از استعداد هستیم که اگر درست با آن برخورد شود، شکوفا خواهند شد.

در اینجا می‌خواهم از خانواده، بویژه مادر دوست داشتمی‌ام تشکر کنم که هیچ‌گاه پشت مرا خالی نکرده‌اند. همچنین از دوست‌هایم و باز بویژه یکی از دوستان نزدیکم که در دوره کارشناسی درس می‌خواندم قبول شدن

فیلم‌های آموزشی و مجلات مختلفی در تهیه می‌کنند و در اختیار افراد و خانواده‌هایشان قرار می‌دهند که همین دلیل است همان‌طور که در بسیاری از فیلم‌ها می‌بینیم فردی که دچار معلولیت شده خیلی سریعتر به جریان عادی زندگی برمی‌گردد چون می‌بیند که تفاوت‌های حداقلی با دیگر شهروندان جامعه دارد اما متأسفانه در کشور ما فرد وقتی دچار معلولیت می‌شود تازه اول راه است و زندگی قبل از معلولیتش تا حدود زیادی دگرگون می‌شود و فرد باید برای به دست آوردن حداقل حقوقش تلاش کند امید است که با گسترش روزافزون انجمن‌های غیردولتی شاهد هموار شدن راه زندگی برای افراد دچار معلول در جامعه‌مان باشیم.



مجمع ایران

را به روی خود ببیند و در چهار دیواری خانه خودش را حبس کند این در حالی است که حتی خانواده‌ها و نزدیکان این فرد هم نمی‌دانند باید چه کنند؟ از همین جاست که گریه و زاری‌ها و مرثیه سر دادن‌ها شروع می‌شود. نزدیکان که خیال خود به کمک فرد می‌آیند و انجم تمام کارهای فرد را به عهده می‌گیرند، تأکید می‌کنم تمام کارهای فرد را و اصلاً متوجه نیستند که با این کار اصلی‌ترین نقطه شخصیتی او یعنی استقلال را با جانش دور می‌کنند. اما با آموزش اولیه مهارت‌های زندگی این افراد می‌توانند از پس بسیاری امور شخصی شان بربیایند. البته نمی‌توان به خانواده‌ها انتقاد کرد چرا که ما مراکز محدودی داریم که به خانواده‌ها آموزش می‌دهند و

که بتوانند کمک کنند تا فرد به درک درستی از خودش برسد و بتواند خودش را با شرایط فعلی تطبیق دهد. حضور تیم‌های مشاوره‌ای قوی و آموزش دادن به افراد دیر معلول از ضروریات است هر چند سال‌هاست انجمن‌های غیردولتی معلولان به این حوزه وارد شده‌اند اما به نظر می‌رسد که باید با اطلاع‌رسانی صحیح در جامعه این مراکز به جامعه شناسانده شوند چرا که در بسیاری از مواقع دیده می‌شود که خانواده یا خود فردی که بر اثر حادثه یا رویدادی دچار معلولیت می‌شود در مرحله اول نمی‌داند که باید چه کند یا به کجا مراجعه کند، خود فرد و اطرافیان وارد فاز ناامیدی نیروها و تیم‌های روانشناسی وارد به برایش تمام شده دیگر باید درهای دنیا

می‌خوانم که یکی از مشکلاتی که این افراد در مناطق زلزله زده با آن روبه‌رو هستند نبود سروسبیل‌های بهداشتی مناسب سازی شده است. برای کسی که تا دیروز می‌دیده و بدون کمک گرفتن از کسی به رتق و فتق آموزش می‌پرداخته و حالا با وجود همه مشکلات باید برای جزئی‌ترین امورش هم بچیند. خوب چه باید کرد تا این افراد که رنج‌های زیادی را تحمل می‌کنند بر رنج معلولیت فائق شوند و مشکلاتشان کم شود؟ بدیهی است که وقتی فردی سالم به معلولیت دچار می‌شود نخستین گام انطباق و سازگاری او با محیط است و باید بتواند با شرایط موجود خودش کنار بیاید و این مهم تنها به مدد حضور نیروهای تیم‌های روانشناسی وارد می‌شود. تیم‌های مشاوره‌ای و تیم‌های امور معلولان اتفاق می‌افتد، نیروهایی

«دیر معلولان» را در باید

یادداشت

سید افشین قر

زلزله چند وقت پیش کرمانشاه مثل همه حوادث دیگر به تعداد افراد دارای معلولیت افزود و به گفته دست اندرکاران سازمان بهزیستی افرادی دچار معلولیت شدند، افرادی که تا دیروز مثل من و شما زندگی می‌کردند. تیم‌ها در عرض چند لحظه نتوان انجام بسیاری از کارهایشان را از دست داده‌اند. این‌ها اضافه کنید به از دست دادن خانه و زندگی و فقدان عزیزان که در حوادثی این‌اند قطعاً اتفاق می‌افتد. چند روز پیش در گزارشی